

بانی مجلس، اول به غیر هیئتی ها غذا می داد

هیئت قدیمی جوانان امام چشم امید نیازمندان و نعره و سان کم بضاعت است

حسن حسن زاده
اهالی محله شهید اسدی به یوزده ساکنان خیابان اقبال لاهوری با هیئت جوانان امام آشنا هستند. هیئتی قدیمی که بیش از ۶۰ ساله است جوان های دیروز و امروز محله را در هیئت ها و مجالس عزاداری ائمه اطهار (ع) دور هم جمع کرده و شهدای زیادی هم در ایام دفاع مقدس تقدیم اسلام و انقلاب کرده است. اما آنچه باعث شده هیئت جوانان امام میان اهالی محله از محبوبیت ویژه ای برخوردار باشد و خیلی ها در تهیه غذای نذری هیئت و دیگر برنامه های خیریه آن مشارکت کنند، توجه خاص اعضای این هیئت قدیمی به توزیع غذای نذری میان نیازمندان و به ویژه توجه به خانواده های نیازمند و تهیه جهیزیه برای نعره و سان کم بضاعت محله است. خیابان اقبال لاهوری را که به سمت چهارراه نثار الله می رویم، نرسیده به مسجد صاحب الزمان (عج) بنرها و سیاهی های هیئت جوانان امام توجه مان را به خود جلب می کند. هیئتی که چه در سال های پیروزی انقلاب و چه در ایام دفاع مقدس نقش خود را به خوبی ایفا کرده و جوان های زیادی را تقدیم اسلام و انقلاب کرد.

مهر بانی کنی همه هیئتی می شوند
بیش از ۶۰ سال پیش چراغش به دست حاج یدالله کیاسالار و جوانان دیروز محله شهید اسدی روشن شد و حالا محمد کیاسالار فرزند حاج یدالله رئیس هیئت است و ادامه دهنده راه و منش پدر. او می گوید: پدر برخلاف دیگر هیئت ها، دیگ غذای نذری را بیرون از هیئت و در گوشه خیابان می گذاشت و از همانجا اول برای غیر هیئتی ها و بعد برای عزاداران غذا می کشید. حرفش این بود که با این کار تا آخرین دانه برنج هم به عزاداران می رسد و مهم تر از آن کسانی که هیئتی نیستند و به هر دلیلی دوست ندارند پشت در هیئت ها در صف غذای نذری بایستند، از برکت سفره امام حسین (ع) بهره مند می شوند و به برکت این نذری یک روز پایشان به هیئت باز می شود. پدر همیشه می گفت مهر بانی کنی همه هیئتی می شوند.

حمایت از نیازمندان
مهر بانی در هیئت جوانان امام همچنان ادامه دارد. آنها علاوه بر توزیع غذای نذری میان خانواده های نیازمند، بیماران و سالمندان که توان حضور در هیئت را ندارند، در حوزه تهیه جهیزیه برای نعره و سان کم بضاعت هم پای کار ایستاده اند. کیاسالار می گوید: «دلمان می خواست حالا که برای روضه خوانی دور هم جمع می شویم، برای کمک به نیازمندان محله هم کاری انجام دهیم. برای همین با حفظ آبروی خانواده های نیازمند، از طریق معتمدان محله و عزاداران و هیئتی هایی که در مجلس حضور دارند، از حال و روز خانواده های نیازمند باخبر می شویم و به یوزده در زمینه تهیه جهیزیه فعالیت می کنیم. این هم از برکت هیئت امام حسین (ع) است که هر هفته دور هم جمع می شویم و پایان هر سال با کمک خیران چند جهیزیه تهیه می کنیم.»



حسین یزدی او تاکنون خیلی ها را به زندگی برگردانده و سایه شوم اعتیاد را از زندگی شان پاک کرده است: «همان ظهر عاشورا که تصمیم گرفتم اعتیاد را ترک کنم عهد بستم وقتی مشکلم حل شد، باقی عمرم را به هر کسی که مشکل مشابهی در زندگی اش دارد کمک کنم. زمستان که می شود، به همراه تعدادی از دوستانم که اتفاقاً آنها هم از بچه های هیئت هستند، هر چه که در توان مان داریم از مواد غذایی گرفته تا لباس و پتو و... را به عنوان یک پیام برای اینکه مردم هم بیشتر فکر بی خانمان ها باشند، جمع می کنیم و برای کمک به آنها راهی خیابان می شویم. به همه کسانی که سعی می کنند شرایط را برای شان را فراهم کنیم، از اهمیت حضور در هیئت ها می گویم. حتی آنها را به هیئت خودمان آورده ام و حالا بعضی از آنها هم با توسل به اهل بیت (ع) رها شده و امروز خدمتگزار هیئت های دیگر هستند.»

هنوز پای عهدم ایستاده ام



داستان هیئت دو طفلان مسلم

چه کسی فکرش را می کرد نهالی که حسین در ۸ سالگی کاشت، چنان بار دهد که در تاریخ ترین روزهای زندگی دستش را از تاریکی گرفته و به روشنایی هدایت کند. او داستان تاسیس هیئتی را تعریف می کند که نجات بخش زندگی اش شد: «فقط ۸ سالم بود که به همراه تعدادی از کودکان محله تصمیم گرفتیم خودمان هیئتی تاسیس کنیم. با همان امکانات اولیه که هر کدام از بچه ها از خانه اش آورده بود، دور هم جمع می شدیم و نوبت به نوبت نوحه می خواندیم و بقیه هم سینه می زدند. تا اینکه یکی از همسایه های قدیمی، با دیدن عزاداری خالصانه چند کودک، یکی از اتاق های خانه اش را در اختیار ما قرار داد و برای مان سنج، زنجیر و... خرید. نذر کرده بود خدواند فرزندی به او و همسرش عطا کند. جالب اینکه مدتی بعد هم صاحب ۲ فرزند شد و ما هم به همین نسبت، نام هیئت مان را هیئت دو طفلان مسلم گذاشتیم. مدتی بعد بزرگ ترهای محله هم به هیئت ما جذب شدند. آن هیئت کوچک هنوز پابرجاست و خیل عظیمی از عزاداران را هر سال گرد هم جمع می کند. دست آخر همین هیئت بود که دست من را گرفت و زندگی ام را نجات داد.»

غرور و غفلت همه چیزم را برد

حرف زدن از روزهای سیاهی که به قول خودش نتیجه غرور و غفلت بود برایش دشوار است. اما اکنون که در روشنایی ایستاده و به تاریکی پشت سر نگاه می کند، داستان زندگی اش را نسخه ای برای رهایی خیلی ها می بیند. او از آن روزهای تاریک می گوید: «غرور و غفلت همان دو عاملی بود که ۸ سال از زندگی ام را تحت تأثیر قرار داد و تمام داشته هایم را از من گرفت. کسی که همه اهالی محله روی حرفش حساب می کردند، دیگر از پس خودش هم بر نمی آمد. با وجود ۸ سال اعتیاد، هرگز ارتباطم را با هیئت دو طفلان مسلم قطع نکردم چرا که همین عزاداری برای مولایم بود که من را برای رهایی از این بند امیدوار می کرد.»

هیئت زندگی ام را تغییر داد

حسین یزدی را هیئتی های شرق تهران خوب می شناسند. همان جوانی که ۲۰ سال پیش با یک یاحسین (ع) در ظهر عاشورا به زندگی برگشت و سپس دست بسیاری دیگر را گرفت و از تاریکی و ظلمات اعتیاد به زندگی برگرداند. او در همه این سال ها به شرکت در کارهای خیر خواهانه، هیئت داری و برگزاری مجالس مذهبی شهره محله مجیدیه شمالی بوده است. خودش درباره پیوند با مجالس اهل بیت (ع) می گوید: «همین هیئت داری و حضور مستمر در مجالس مذهبی بود که زمینه ساز تغییر بزرگ در مسیر زندگی ام شد. مادرم نذر کرده بود که اگر فرزندش پسر باشد، لباس سقایی هیئت امام حسین (ع) را به تنش بپوشاند و نام حسین را برایش انتخاب کند. با تولد من هم نذرش را ادا کرد. ۵ سالم بود که لباس سفید و بلند سقایی هیئت می پوشیدم و بین صفوف زنجیرزنی هیئت راه می رفتم. راستش تمام دوران کودکی ام با هیئت امام حسین (ع) گره خورده بود. دست آخر همین هیئت بود که زندگی ام را متحول کرد.»

ماجرای تلنگر هیئت دوران کودکی حسین یزدی چه بود؟

ظهر عاشورا در ۳۴ سالگی متولد شدم!

حسن حسن زاده
یک یاحسین (ع) بود که ظهر عاشورای ۱۹ سال پیش او را از تاریکی به روشنایی هدایت کرد. درست وقتی که بانگ اذان از گلدسته های مسجد محله برخاست، حجره ای در میان خیل عزاداران، فریاد یاحسین (ع) بر آورد. یکی عهد بست با همین رمز، در ماندگی هایش را پشت سر بگذارد و با قدرت اراده، ایمان و توسل به ائمه اطهار (ع)، سایه شوم اعتیاد را از زندگی اش دور کند. اکنون که حدود ۲ دهه از آن عهد و پیمان گذشته، همه جا حرف کارهای خیری است که حسین یزدی برای کمک به رهایی معتمدان انجام می دهد.

آقادمستم را گرفت

اوج داستان حسین یزدی اما ظهر عاشورا رقم خورد. همان روز معروفی که در خاطر هم محله ای هایش هم باقی مانده؛ همان روزی که حسین با رمز یاحسین (ع) به زندگی برگشت. او که سابقه حضور در جبهه هم دارد، داستان آن روز را این گونه تعریف می کند: «ظهر عاشورای ۱۹ سال پیش بود. دیگر خسته شده بودم اما به تنهایی قادر نبودم از زیر سایه مصرف مواد مخدر بیرون بیایم. از کودکی محرم که می آمد حال و هوای دیگری پیدا می کردم. آن سال اما محرم برایم طور دیگری بود. دیگر میل به رهایی در وجودم به حد نهایت رسید. داستان حر از کودکی هم برایم جذاب بود. اینکه چطور همه تعلقات دنیوی را رها کرد و حسینی شد. تمام آن روز این ماجرا در گوشم زنگ می زد. «یزدی مکشی می کند و ادامه می دهد: «تا آن روز کسی اشک های حسین یزدی را حتی در عزاداری ندیده بود. اما نمی دانم آن روز چه شد که درست در مقابل خیمه دو طفلان مسلم (همان هیئتی که در کودکی با بچه های محله تاسیس کرده بودم) دگرگون شدم. از امام حسین (ع) خواستم دستم را بگیرد و من را از این گرفتاری نجات دهد. آن لحظات نه صدای طبل می شنیدم و نه حتی صدای نوحه ها و زنجیرزنی جوان های هیئت را. طوری که انگار کسی دور و برم نباشد، شکستم و بی توجه به جمعیت اطرافم شروع کردم به اشک ریختن. زانو زدم و همان لحظه نیرویی درونم قوت گرفت که فهمیدم دیگر وقتش رسیده است و حالا در میانه دهه پنجم زندگی ام هنوز هم هر سال ظهر عاشورا که می رسد، بی اختیار به یاد آن ظهر عاشورا اشک می ریزم و خدا را به خاطر تقویت اراده ام شکر می کنم.»

